



از زمان‌های دیرینه میان دو گروه، در لزوم بعثت پیامبران، بحث و گفتگو وجود داشته است. اندیشمندان بزرگ بشر در تمام نقاط جهان با یک رشته دلایل عقلی و تجربی، بعثت پیامبران را در اصلاح همه‌جانبه جامعه انسانی و رهبری آن به کمالات و مادی و معنوی، لازم دانسته‌اند.

در برابر آنان گروهی (برهمن‌ها) بشر را بی‌نیاز از تعالیم پیامبران اندیشیده و برای خود دلایلی آورده‌اند و دانشمندان بزرگ عقاید و مذاهب به‌طور مبسوط به تجزیه و تحلیل دلایل آنها پرداخته‌اند و با وجود نوشته‌های گسترده پیرامون موضوع لزوم بعثت پیامبران، ما خود را بی‌نیاز از آن می‌دانیم که در این باره به بحث و گفتگو پردازیم. ولی برای این‌که خوانندگان از دلایل لزوم بعثت پیامبران به‌طور اجمال آگاه شوند، از میان دلایل فراوانی که از طریق دانشمندان اقامه گردیده است، به توضیح یک دلیل می‌پردازیم.

لزوم بعثت پیامبران از نظر تعلیم

جای گفتگو نیست که بشر در این دو قرن اخیر به کشف برخی از امور هستی و اسرار جهان آفرینش موفق گردیده و در علوم و فنون مادی پیشرفت‌های چشم‌گیری کرده است؛ ولی باید توجه نمود که مجهولات وی با معلومات او قابل مقایسه نیست. توگویی جهان آفرینش، بسان اقیانوس ناپیدا کرانه‌ای است که بشر توانسته است با علوم و

دانش‌های محدود خود فقط مقدار اندکی از آن را روشن سازد. به گواه این که بشر همه چیز را با عقل درک می‌کند؛ اما نمی‌داند حقیقت عقل چیست. محیط زندگی او را موجودات زنده پر کرده است؛ اما هنوز او از حقیقت زندگی سر در نیاورده و حقیقت حیات به صورت یک معمای لاینحل برای او باقی مانده است و...

جهان آفرینش، بسان اقیانوس ناپیدا کرانه‌ای است که بشر توانسته است با علوم و دانش‌های محدود خود فقط مقدار اندکی از آن را روشن سازد. به گواه این که بشر همه چیز را با عقل درک می‌کند؛ اما نمی‌داند حقیقت عقل چیست. محیط زندگی او را موجودات زنده پر کرده است؛ اما هنوز او از حقیقت زندگی سر در نیاورده و حقیقت حیات به صورت یک معمای لاینحل برای او باقی مانده است و...

برای همین اینشتین پس از آزاد ساختن انرژی هسته‌ای به خبرنگاران چنین گفت: اکنون برای من معلوم گشت که نسبت معلومات بشر به مجهولات وی مانند نسبت نردبان چند پله‌ای به فضای لایتناهی جهان و بشر از نردبان علم جز چند پله بیشتر بالا نرفته است. کوچکی و ناچیزی دانش‌های بشری در صورتی روشن می‌گردد که انسان خود را با اجرام آسمانی و فواصل ستارگان مقایسه کند و

سپس داوری نماید که از حقایق جهان آفرینش چقدر اطلاعات دارد؟ و به خودشناسی پردازد و خود را بررسی و مطالعه کند تا بداند چقدر از خود بی‌خبر است.

دانش‌های بشری قابل اعتماد نیست

گذشته از این، بشر در افکار و عقاید خود، مصون از خطا نیست و در بسیاری از موضوعات اعم از مرئی و نامرئی دچار اشتباه و خطا می‌گردد. به گواه این‌که هر روز فرضیه‌ای جایگزین فرضیه دیگری شده و افکار تازه‌تری به محافل علمی عرضه می‌شود. از این نظر علوم و دانش‌های بشری، مخصوصاً در مسائلی که پایه سعادت و

اساس تکامل روحی اوست، مورد اعتماد و اطمینان نبوده و هرگز قابل اعتماد نیست ولی وحی و پیام‌های الهی، علمی خطاناپذیر است. ادراکی مرموز و پیراسته از هر نوع اشتباه است. و تعلیماتی که بر اساس چنین ادراکی استوار باشد، به‌طور مسلم مورد وثوق و اعتماد بوده و راهنمای واقعی به سوی سعادت خواهد بود. علاوه بر این، تعالیم پیامبران می‌تواند ادراکات عقلی ما را نیز تأیید کند؛ زیرا چه‌بسا انسان، مطلبی را از طریق عقل و اصول علمی تجزیه و تحلیل می‌نماید؛ ولی در باطن نسبت به آن دو دل است در این صورت اگر از طریق وحی مورد تأیید قرار گرفت، همه نوع شک و تردید از بین می‌رود. و لذا مرحوم محقق طوسی یکی از فواید برانگیخته شدن پیامبران را این دانسته که ادراکات عقلی را تأیید و کمک می‌کند^(۱).

لغزش‌های نابخشودنی

اگر خطا و اشتباه دانش‌های بشری، منحصر به یک سلسله از مسایل بود که چندان ارتباطی به سعادت وی نداشت، در این فرض ممکن بود که کسی درباره لزوم بعثت پیامبران شک و تردید کند مثلاً اگر اشتباه وی منحصر به مسایل فلکی و فواصل ستارگان و حرکت و سکون زمین و مقدار سیر نور و شمارهٔ سجایی‌ها و کیهکشان‌ها و تعداد عناصر و... بود، جا داشت لزوم بعثت را انکار کنیم؛ زیرا در این صورت بشر با پای خود و با بال‌های اندیشه و پره‌های دانش، به هدفی که برای آن آفریده شده است باز نمی‌داشت؛ زیرا فرض این است که اشتباه او منحصر به مسایلی است که با سعادت وی ارتباط ندارد؛ ولی متأسفانه بشر در مسایلی اشتباه می‌کند که با سعادت واقعی، بلکه با زندگی مادی او به‌طور مستقیم ارتباط دارد. او در مسأله خدانشناسی که اساس هر نوع سعادت است، دچار لغزش می‌گردد که نه تنها حیات معنوی او را به خطر می‌افکند،

۱. کشف المراد، مبحث نبوت عامه.

بلکه بر اثر انحراف از جاده توحید، تیشه به ریشه حیات مادی خود نیز می‌زند.

امروز ملت هند با جمعیت یک میلیاردی، با گرسنگی و قحطی عجیبی دست به

گریبان است و از طرف دیگر صد و پنجاه میلیون گاو و ۴۰ میلیون گاو میش و ۵۰ میلیون اسب با کمال آزادی مزارع این کشور قحطی زده را زیر پا له کرده و از بین می‌برند و کسی بر اثر افکار عمومی غلط، جرأت ندارد که درباره آنها سخن بگوید افکار غلط درباره گاوهای مقدس آن چنان عقل و اندیشه هندو را بیچاره و زیون ساخته که هزاران نفر در طول سال در این کشور پهناور، از گرسنگی جان می‌سپارند ولی هیچ کس جرأت نمی‌کند که از گوشت آنها استفاده کند و به اصطلاح، موجود دانی را فدای عالی نماید.

این نشتین پس از آزاد ساختن انرژی هسته‌ای به خبرنگاران چنین گفت: اکنون برای من معلوم گشت که نسبت معلومات بشر به مجهولات وی مانند نسبت نردبان چند پله‌ای به فضای لایتناهی جهان و بشر از نردبان علم جز چند پله بیشتر بالا نرفته است.

روزی که دولت هند اعلام کرد که در این کشور برای حفظ جان انسان‌ها باید به مقدار ضرورت از گوشت گاو استفاده شود، هیجان بی سابقه‌ای سراسر هند را فراگرفت و نزدیک بود که کابینه سقوط کند از این جهت دولت ناچار شد که حرف خود را پس بگیرد.

هنوز بشر متمدن، یا به تعبیر صحیح‌تر، جامعه ماشینی، مشکل نژادپرستی را که الفبای زندگی مسالمت‌آمیز است به طور صحیح حل نکرده و هر روز در گوشه و کنار دنیا سیلابی از خون بر سر این موضوع جاری می‌گردد و اعتصاب‌های دامنه‌داری به وجود می‌آید.

هنوز صدها میلیون بشر در سرزمین هند (موزه مذاهب) گاوان مقدس و اجرام آسمانی را می‌پرستند تا آنجا که اگر گاری بر سر راه قطار بخوابد، هیچ مقامی حق ندارد

به مقام رفیع! گاو اهانت کرده آن را از جای خود بلند کند، بلکه قطار باید آن قدر صبر کند که معبود مسافران با کمال میل و رغبت و آزادی، از میان ریل‌ها برخیزد.

هنوز مردم کشور صنعتی ژاپن برای هر رویدادی به خدایی معتقدند و پیکره‌های آنها را که حاکی از صورت خیالی آن خدایان دروغین است، می‌پرستند و....

این است وضع خداشناسی و معارف الهی در عصر فضا و قرن اتم. آن هم پس از بعثت هزاران رهبر آسمانی. هرگاه پیامبرانی برانگیخته نمی‌شدند و پیکاری بی‌امان در راه مبارزه با بت‌پرستی آغاز نمی‌کردند روشن نیست که چه عقاید خرافی و باطلی بر کره زمین حکومت می‌کرد؟ جای گفتگو نیست که اگر مجاهدات سربازان مکتب توحید و آموزگاران آسمانی در توجه دادن مردم به معارف الهی نبود، مشعل توحید در هیچ نقطه‌ای از نقاط جهان روشن نمی‌شد.

اگر برخی از بزرگان جهان مانند سقراط و افلاطون و ارسطو و... از طریق فکر و نظر راهی به خدا پیدا کرده و بدون الهام از مکتب پیامبران، به شاهراه توحید رسیده‌اند، مقیاس و داوری در مسأله لزوم بعثت نمی‌شوند؛ زیرا روی سخن در این مسأله با توده مردم است نه با افراد استثنایی. گذشته از این، فروغ هدایت پیامبران آسمانی مخصوص به زمان و مکان خاصی نبوده است، بلکه از روزی که بشر بر روی زمین گام نهاده و عقل و شعور پیدا کرده، و قابل تکلیف و کسب فیض از مقام سفیران الهی گردیده است، آموزگاران وحی و مردان آسمانی، برای هدایت و راهنمایی آنان گماشته شدند و از این جهت هیچ بعید نیست که حتی ایمان و خداشناسی این گروه از نوایغ در پرتو تعالیم پیامبران آسمانی بوده است که شعاع آن تا سرزمین یونان گسترش یافته و فروغش پرتوافکن بوده است.

گروهی در تعیین هدف پیامبران دچار اشتباه شده و تصور کرده‌اند که هدف از بعثت سفیران الهی، فقط آشنا ساختن مردم با مبدء و معاد و صفات خداوند جهان و نظایر

اینهاست؛ در صورتی که این قسمت، یکی از برنامه‌ها و اهداف آنان است و رهبران آسمانی علاوه بر آشنا ساختن مردم با مسایل ماورای طبیعت، با یک برنامه وسیع برای نمایاندن راه و رسم زندگی و زنده کردن فضایل انسانی و سجایای اخلاقی و نشان دادن مصالح و مفاسد فردی و اجتماعی، برانگیخته شده‌اند.

علت این که آنها برای

علوم و دانش‌های بشر، مخصوصاً در مسایلی که پایه سعادت و اساس تکامل روحی اوست، مورد اعتماد و اطمینان نبوده و مرکز قابل اعتماد نیست ولی وحی و پیام‌های الهی، علمی خطاناپذیر است

تحقق بخشیدن به یک هدف بزرگ و وسیع مبعوث شده‌اند، این است که نارسایی و کوتاهی

دانش‌های بشری، منحصر به خداشناسی و صفات وی و نظایر اینها نیست تا بشر در سایر قسمت‌های زندگی از ارشاد و راهنمایی پیامبران، بی‌نیاز باشد، بلکه دامنه جهل و بی‌اطلاعی وی به بسیاری از مسایل اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی کشیده شده است و افکار و نظرات مختلف وی در این موضوعات نشانه نارسایی علم و دانش او می‌باشد. چنان که همین افکار متضاد و گوناگون روشنگر نیاز وی به علومی است که مولود فکر بشر نبوده و از افق فکر بشر بیرون باشد. برای روشن شدن مطلب نمونه‌هایی را یادآور می‌شویم:

۱. جای گفتگو نیست که اساس زندگی مادی، استقرار یک نوع سیستم اقتصادی در اجتماع است که ضامن سعادت جامعه و حافظ حقوق افراد آن باشد؛ ولی هنوز بشر با این ترقیات شگرف صنعتی در تشخیص الفبای آن، آن چنان حیران و سرگردان است که اجتماع کنونی را به دو بلوک شرق و غرب آن هم بر اساس دو اقتصاد متضاد و مابین «کمونیسم» و «کاپیتالیسم» تقسیم نموده است. در صورتی که میان هر دو گروه دانشمندانی هستند که خود را عالی‌ترین رهبر اقتصادی، و مکتب خود را بهترین مکتب

اقتصادی می‌دانند و هر دو گروه برای اثبات و استواربودن تر خود، دلایلی دارند و آنها را به وسیلهٔ صدها کتاب و رساله به جهانیان عرضه داشته‌اند با این وصف هنوز تشخیص اقتصاد صحیح برای بشر به صورت معمای لاینحل و کلاف سر درگمی باقی مانده است. آیا با این وضع می‌توان گفت که عقل و دانش بشر می‌تواند او را به هدفی که برای آن آفریده شده است برساند، یا این‌که او باید در پیمودن این راه از یک هدایت دیگری که آن را هدایت الهی می‌نامیم الهام گرفته و نقص و کمبود خود را جبران نماید؟

۲. ارزش‌های اخلاقی، اساس زندگی انسانی است و ملتی که فاقد اخلاق گردد، فاقد همه نوع کمال انسانی می‌باشد ولی هنوز بشر عصر ماشین نتوانسته است که یک مکتب اخلاقی منظم که مبنای اصول صحیح اخلاق باشد، به جامعهٔ انسانی عرضه بدارد بلکه در تشخیص اصول و الفبای آن، آنچنان دچار اختلاف و آشفتگی گردیده است که گروهی که بر یک سوم جهان حکومت می‌کنند، اخلاق انسانی را چنین تفسیر می‌کنند که: «هرچه به هدف کمک کند، همان اخلاق است».

روی این تفسیر، هر نوع قتل و جنایت و خرابکاری که به انقلاب (پرولتاریایی) کمک کند، و سبب شود که جامعهٔ سرمایه‌داری به سوی (کمونیسم) کشیده شود، فضیلت اخلاقی و عمل انسانی شمرده می‌شود؛ اگرچه به قیمت کشته شدن میلیون‌ها انسان بی‌گناه و انهدام و نابودی صدها مؤسسه که وسیلهٔ ارتزاق هزاران رنجبر است تمام شود.

شاید شما از شنیدن این مطلب که گروهی در جهان معتقدند که هر نقشه و حيله‌ای که به انقلاب کارگری و هدف حزبی کمک کند عین اخلاق است و به اصطلاح، هدف، وسیله را توجیه می‌کند، شگفت بمانید و با خود بگویید که راستی در میان ملل متمدن و درس‌خوانده یک چنین مکتب بافضیلت! اخلاقی هست؟

برای رفع تعجب شما جملهٔ زیر را از یکی از پایه‌گذاران این حزب نقل می‌کنیم.

لنین می‌گوید: یک کمونیست باید برای هرگونه فداکاری آماده باشد و در موارد لزوم حتی به انواع نقشه‌ها و حيله‌های جنگی متوسل شود و روش‌های نامشروع را به کار برد و حقیقت را پنهان سازد تا در اتحادیه‌های بازرگانی راه یابد.

در کشورهای سرمایه‌داری، تظاهر به اخلاق بیش از جاهای دیگر است. یک مکتب اصیل اخلاقی وجود ندارد و آنچه را اخلاق می‌نامند، جز تجلی روح استثمار بشر در لباس اخلاق چیزی نیست. در سراسر مکتب اخلاقی آنان سخن از این نیست که چه کنیم که خدا را راضی و خشنود سازیم یا چه عملی را انجام دهیم که به وظیفه انسانی خود عمل کرده باشیم؛ بلکه همه بحث‌ها

اگر در پاره‌ای از نقاط جهان مفاهیم اصیلی از ارزش‌های اخلاقی وجود دارد و گروهی اخلاق را برای خود اخلاق و معنویت را برای خود آن، می‌خواهند و هدفی جز آراستن روح و روان، با یک رشته فضایل اخلاقی ندارند، همگی نتیجه مجاهدات و تبلیغات پیگیر رهبران آسمانی است.

و گفتگوها و پیشنهادها بر این دور می‌زند که چه کنیم که جامعه را به خود، خوشبین سازیم و چگونه با مردم سخن بگوییم تا آنها را به خود جلب کنیم. بالاخره شالوده زندگی مادی خود را چگونه بریزیم که استفاده بیشتری برده و به لذات بی‌شماری نایل شویم. یک چنین مکتب اخلاقی، که جز تجلی روح مادی‌گری، چیزی بیش نیست هرگز نمی‌تواند زنده‌کننده فضایل اخلاقی و سجایای انسانی در جامعه گردد.

آیا با یک چنین افکار آشفته درباره حقیقت اخلاق، می‌توان گفت که بشر بدون اتکا به مکتب وحی می‌تواند به اصولی راه یابد که زنده‌کننده فضیلت و شرافت انسانی و ضامن معنویت بر قلوب باشد؟ و اگر در پاره‌ای از نقاط جهان مفاهیم اصیلی از ارزش‌های اخلاقی وجود دارد و گروهی اخلاق را برای خود اخلاق و معنویت را برای خود آن، می‌خواهند و هدفی جز آراستن روح و روان، با یک رشته فضایل اخلاقی ندارند، همگی نتیجه مجاهدات و تبلیغات پیگیر رهبران آسمانی است.

۳. شناخت عوامل سعادت و شقاوت و به عبارت دیگر آشنایی با اموری که با خوشبختی و بدبختی انسان رابطه مستقیم دارد، یکی از پایه‌های وصول به کمال است که بشر برای آن آفریده شده است و بسیاری از ملل جهان در پرتو تعالیم پیامبران با قسمتی از این عوامل آشنا شده‌اند و اموری را به عنوان فرایض اجتماعی و یا محرمات و منکرات مانند شراب و قمار و... شناخته‌اند هرگاه راه وحی به روی بشر گشوده نشده بود و پیامبرانی برای ابلاغ مصالح و مفاسد، مبعوث نشده بودند، چقدر طول می‌کشید که بشر با فکر خود بر آنها دست یابد؟ پاسخ گفتن به این سؤال و تحدید مدت، بسیار مشکل و بفرنج است.

هیچ بعید نیست که نظر دهیم اگر باب بعثت به روی مردم بسته شده بود، بشر تا این لحظه یا لااقل تا مدت مدیدی یا برای همیشه، در بساطت و جهالت خود نسبت به مصالح و مفاسد اخلاقی و اجتماعی باقی می‌ماند؛ زیرا با این‌که عقل و هوش بشر به اندازه کافی تکامل یافته و در پرتو آزمایش‌ها و مطالعات دقیق به آثار سوء و خانمان برانداز نوشابه‌های الکلی و مضرات گوشت خوک و حشرات و خون و ضررهای اخلاقی و اجتماعی رباخواری و... پی برده است، هنوز این نوشابه‌ها و غذاهای پلید از غذاهای جهان آمریکا و اروپاست تا چه رسد به جهان عقب مانده آن روز که با الفبای علوم امروز آشنایی نداشتند و آب و شراب، گوشت گوسفند و خوک داد و ستد و رباخواری در نظر آنان یکسان بود.

آیا با این نارسایی عقل انسان، صحیح بود که خداوند حکیم، بشر را خلق کند و عنان زندگی وی را به دست خود او بسپارد و از او بخواهد که به هدفی که برای آن آفریده شده است، برسد؟ با این‌که می‌داند انسان در جهان طبیعت گرفتار امواج سهمگین و توفان‌های خانمان‌برانداز شهوت و نادانی‌ها است، دامن او را می‌گیرد و او را به سوی کمال باز می‌دارد.